

کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح شیخ صالح سبزواری

درس سیام

موانع شناخت؛ تکبر (۲)

صفحه ۷۹ تا ۸۴

(أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
 بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

در درس قبل مفهوم تکبر و منشأ آن تبیین شد و سخن به تبعات آن رسید که مبتنی بر جلوگیری از شناخت حق و التزام به آن است و متأسفانه در میان مسلمانان شیوع فراوانی دارد و از همه بیشتر در میان سه گروه از آنان قابل مشاهده است: اهل علم، اهل قدرت و اهل ثروت. سیدنا المنصور پیش از هر چیز درباره‌ی

[تکبر اهل علم]

(که تبعات مهم‌تری دارد هشدار می‌دهد و می‌فرماید): بلکه عالمانشان (در اینجا بیشتر به معنای عالمان دینی با توجه به اینکه «عالم» در ادبیات اسلامی به معنای عالم دینی است) از ثروتمندان و قدرتمندانشان مغرورترند؛ چراکه احترام مسلمانان به آنان (با نظر به حرمت دین) بیشتر و تملق‌شان از آنان (یعنی ستایش و چاپلوسی‌شان برای آنان) شدیدتر است (چنانکه از القاب عجیب و غریبی که به آنان می‌دهند معلوم است)؛ تا جایی که آنان را درباره‌ی خود به اشتباه انداخته (یعنی باورشان شده که این تملق‌های احساسی عوام صحیح است) و به این توهم دچار کرده است که (واقعاً) از دیگران برترند؛ در حالی که مبنای برتری در اسلام، علم (به معنای معلومات بیشتر) نیست، بلکه تقوا (به معنای عمل به واجبات و ترک محرمات الهی) است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱ «هرآینه گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست» و روشن است که بسیاری از عالمان (اعتباری)، باتقوا نیستند (بنابراین، علم اعتباری ملازمه‌ای با تقوا ندارد)؛ چنانکه سیدنا المنصور به رایج‌ترین ردائل اخلاقی در میان اهل علم اشاره می‌کند و می‌فرماید: برخی‌شان به برخی دیگر حسادت می‌ورزند (به خدا پناه می‌بریم از حسادت که

۱. حجات/ ۱۳.

در میان اهل علم رایج است)، در حالی که خداوند (آن را تقبیح کرده و) فرموده است: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۱ «یا به مردم بر چیزی که خداوند از فضل خود به آنان داده است، حسادت می ورزند» و برخی شان بر برخی دیگر برتری می جویند (این برتری جویی و رقابت ناسالم هم میان اهل علم رواج دارد؛ به این ترتیب که هر کدام سعی می کند خودش را برتر از سایر عالمان معرفی کند)، در حالی که خداوند فرموده است: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ۚ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۲ «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین بلندی و نیز تباهی نمی جویند و عاقبت برای پرهیزکاران است» و برخی شان حقیقت را (از ترس یا به خاطر ملاحظات سیاسی) کتمان می کنند و به بهای اندک (مانند مال و منصب و اعتبار) می فروشند (مانند حقانیت دعوت سیدنا المنصور که توسط آنان کتمان می شود)، در حالی که خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۖ أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۳ «هرآینه کسانی که آنچه خداوند از کتاب نازل کرد را کتمان می کنند و به بهایی اندک می فروشند، آنان در شکم های خویش جز آتش نمی خورند و خداوند در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و پاکشان نمی سازد و برایشان عذابی دردناک است» و برخی شان مسلمانان را از عقاید نادرست و اعمال ناروا (که بر خلاف اسلام خالص و کامل است) باز نمی دارند (یعنی در برابر انحرافات عقیدتی و عملی جامعه سکوت می کنند و وظیفه ای امر به معروف و نهی از منکر را انجام نمی دهند)، در حالی که خداوند فرموده است: ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ الشَّحْتَ ۚ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۴ «چرا روحانیان و عالمان، آنان را از عقیده ی ناروا و خوردن حرام شان باز نمی دارند؟! هرآینه بد کاری بود که انجام می دادند!» و برخی شان اموال مردم را به ناحق (و تحت عناوین مختلف) می خورند و از راه خداوند (که مهم ترین مصداق آن زمینه سازی برای تحقق حاکمیت خداوند است) باز می دارند، در حالی که خداوند فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا

۱. نساء/ ۵۴.

۲. قصص/ ۸۳.

۳. بقره/ ۱۷۴.

۴. مائده/ ۶۳.

مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ^۱؛ «ای کسانی که ایمان آوردید! بسیاری از عالمان و راهبان، هرآینه اموال مردم را به باطل می‌خورند و از راه خدا باز می‌دارند!» (از اینجا دانسته می‌شود که خداوند در کتاب خود نسبت به خیانت و انحراف عالمان هشدار داده است.) با این وصف، مسلم است که برخی عوام مسلمانان، از برخی عالمانشان باتقواتر و تبعاً گرامی‌ترند (مانند مرد کشاورز یا چوپانی که به رزق اندک و حلال خود قانع است و به کسی ستم نمی‌کند و ادعایی هم ندارد و واجباتش را انجام می‌دهد و از محرمات می‌پرهیزد و تبعاً نزد خداوند و اولیاء او بر هزار عالم مشهور و پرادعا که به حسد و برتری‌جویی و کتمان حق و خوردن اموال مردم به باطل آلوده است برتری دارد. لذا سیدنا المنصور می‌فرماید:). بل من هیچ گروهی از مسلمانان را نیافته‌ام که به اندازه‌ی عالمانشان دوستدار تملق (یعنی چاپلوسی) و ستایش باشد؛ در حالی که خداوند (به شدت این روحیه و رویکرد را تقبیح کرده و) فرموده است: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲؛ «گمان مبر کسانی که به آنچه انجام داده‌اند شادمانی می‌کنند و دوست می‌دارند که به خاطر آنچه نکرده‌اند ستایش شوند، گمان مبر که از عذاب رهایی می‌یابند و برای آنان عذابی دردناک است»؛ تا جایی که بسیاری از آنان (در مجالس) بالاتر از دیگران (در صندلی‌های مخصوص و مکان‌های جداگانه) می‌نشینند (در حالی که ما ندیده‌ایم سیدنا المنصور با اینکه بدون شک اعلم علمای زمان است و عظمت و جلالت خاصی دارد، خود را در مجالس از مردم جدا کند؛ تا جایی که بسیار پیش آمده است که میهمانی وارد مجلس ایشان شده و ایشان را از دیگران نشناخته و پرسیده است که سیدنا المنصور کدام است؟! و از گوشه‌ی چشم (یعنی با حالت تکبر و نه با همه‌ی چهره به صورت متواضعانه و محترمانه) به آن‌ها می‌نگرند (در حالی که ما این رفتار را نیز در سیدنا المنصور ندیده‌ایم؛ زیرا ایشان با همه‌ی روی مبارک خود به کسی که با ایشان سخن می‌گوید توجه می‌فرماید و به قدری متواضع است که هیچ کس در سخن گفتن با ایشان دچار اضطراب نمی‌شود) و دست‌های خود را برای بوسیدن‌شان پیش می‌آورند (انگار که به تحقیر مردم و تعظیم خود عادت کرده‌اند، در حالی که ما بارها دیده‌ایم کسی اراده کرده است دست مبارک سیدنا المنصور را ببوسد ولی ایشان او را منع کرده و فرموده است: «این کار را نکن؛ چراکه به تو زیان می‌رساند و برای من سودی ندارد») و آن‌ها را از

۱. توبه/ ۳۴.

۲. آل عمران/ ۱۸۸.

چاپلوسی و یاوه‌گویی درباره‌ی خود باز نمی‌دارند (تا جایی که شاعران در حضورشان آنان را مدح می‌کنند و غالیان درباره‌ی آنان غلو می‌نمایند و آنان می‌شنوند و نهی نمی‌کنند، در حالی که من هرگز ندیده‌ام کسی در محضر سیدنا المنصور این بزرگواری را با این صورت مدح کرده باشد؛ چراکه اجازه‌ی این کار را نمی‌دهد و با هر غلوّی درباره‌ی خود شدیداً برخورد می‌کند؛ تا جایی که به یاد دارم یک بار کسی در مجلس ایشان برخاست و در ستایش ایشان چیزی گفت که متضمّن غلوّی بود و ایشان فرمود: «این سخن دروغی است که گوینده‌ی آن عذاب می‌شود مگر آنکه به سوی خداوند توبه کند» و آن مرد بی‌درنگ گفت: «به سوی خداوند توبه می‌کنم!» و اعراسان از پیش رویشان مسلمانان را کنار می‌زنند و دور می‌کنند! (به بهانه‌ی اینکه مزاحم آنان نشوند، در حالی که مشهور است عربی بیابان‌نشین به نزد پیامبر می‌آمد و عبای او را از پشت می‌کشید تا حدّی که بر گردن مبارکش اثر می‌کرد و حاجت خود را می‌خواست و کسی نبود که او را از آن حضرت دور کند و سیدنا المنصور نیز به تنهایی یا با یکی از اصحاب خود سفر می‌کند و بدون هیچ حاجب یا محافظی در میان مردم حاضر می‌شود و این در حالی است که دشمنان ایشان همواره در کمین ایشان هستند. به عنوان نمونه، یکی از برادرانمان برای من نقل کرد، گفت: من پیش از آنکه سیدنا المنصور را بشناسم در بازاری بودم. پس در میان جمعیت چشمم به مردی نورانی و جلیل‌القدر افتاد که هیبت و وقار خاصی داشت، به نحوی که توجّه من را به خود جلب کرد. در این هنگام مردی که نزدیک من بود متوجّه نگاه‌های من به او شد و گفت: آیا این مرد را می‌بینی که مردم به او شانه می‌زنند و او را به این سو و آن سو هل می‌دهند؟ گفتم: بله! گفت: او بهترین خلق خداست! این انسان بزرگ تا این اندازه از تکبر به دور است، آن گاه این مدعیان علم که انصافاً گروهی جاهل و کم‌سواد هستند و هیچ شباهتی به عالمان راستین ندارند، به قدری متکبرند که انسان متعجب می‌شود! تا جایی که حتّی در برابر سیدنا المنصور که بدون هیچ تردیدی به منزله‌ی استاد آنان است و علم صحیح را به آنان تعلیم می‌دهد تکبر می‌ورزند!) چنانکه (ایشان خود به نمونه‌ای از این دست اشاره می‌کند و می‌فرماید): از باب مثال، من خود برای گفتگو به نزد یکی از آنان (که گویا از علمای بزرگ ایران بوده است) رفتم و از او خواستم من را در کاری که برای بازگرداندن مسلمانان به اسلام (خالص و کامل) آغاز کرده‌ام حمایت کند (با توجّه به اینکه حمایت از نیکوکاران عقلاً و شرعاً واجب است و وظیفه‌ی انسانی و اسلامی هر مسلمانی محسوب می‌شود)، ولی او از فرط تکبر روی در هم کشید و سکوت کرد و ندیم او (یعنی خادم او) که موظّف به پاسخگویی به جای او در این گونه موارد بود، (با اجازه و تقریر آن عالم) گفت که حضرت ایشان عمر خود را

برای بازگرداندن مسلمانان به اسلام (از طریق تدریس و تألیف و افتا) صرف کرده‌اند و اکنون تو از راه رسیده‌ای و می‌خواهی جای حضرت ایشان را بگیری؟! (شما ببینید نوع نگاه یک عالم متکبر چگونه است و چگونه پیش از هر چیز نگران جایگاه خود می‌شود!) گفتم اگر حضرت ایشان (حقیقتاً و از روی اخلاص) عمر خود را برای انجام این کار صرف کرده‌اند، شایسته است از انجام این کار توسط من استقبال کنند، نه اینکه رنجیده شوند؛ چراکه انجام این کار توسط من، به حصول غرض حضرت ایشان یاری می‌کند (و انسان عاقل از حصول غرضش استقبال می‌کند و رنجیده نمی‌شود) و روشن است که من برای گرفتن جای حضرت ایشان نیامده‌ام، بلکه برای همکاری با حضرت ایشان برای بازگرداندن مسلمانان به اسلام آمده‌ام و شکی نیست که هر مسلمانی را در این راستا وظیفه‌ای است (و این اختصاصی به این عالم خاص ندارد! ببینید چگونه سیدنا المنصور با احترام به آن عالم متکبر سخن می‌گوید و در عین حال، سخن حق را می‌گوید و نهی از منکر می‌کند! این درسی برای ما و شماست که عیوب بزرگان را با احترام به آن‌ها بگوییم تا شاید بپذیرند و اصلاح کنند، هر چند بیشتر آن‌ها مثل این عالم متکبر در هر حال نمی‌پذیرند و اصلاح نمی‌کنند). گفت که قبله‌ی انام (کنایه‌ای غلوآمیز از کسی که مورد توجه و مراجعه‌ی مردم است) و نایب امام (عنوانی بی‌پایه و انحرافی برای فقها در زمان غیبت مهدی)، به همکاری تو نیازی ندارند و این کار، وظیفه‌ی علمای اعلام (یعنی بزرگ) و مراجع عظام (تقلید) است، نه وظیفه‌ی امثال تو رجال گم‌نام! (وقتی عالم این قوم تا این اندازه جاهل است که چنین نگاه جاهلانه‌ای دارد و چنین سخن جاهلانه‌ای می‌گوید، از جاهلان این قوم نباید تعجب کرد که با سیدنا المنصور به خاطر اینکه در زمین گم‌نام است و از علمای پاستوریزه و مراجع بسته‌بندی شده‌ی آنان محسوب نمی‌شود دشمنی می‌کنند!) گفتم حضرت ایشان قبله‌ی کدام انام است و نایب کدام امام که به همکاری مسلمانان نیازی ندارد و این علمای اعلام و مراجع عظام را چه کسی تعیین کرده که معلوم است من از آنان نیستم؟! (روشن است که مرجع عاقلان و نایب خلیفه‌ی خدا به همکاری مسلمانان نیاز دارد و این علمای رسمی و مراجع قانونی را نهادهای جعلی وابسته به حکومت تعیین کرده‌اند که نام سیدنا المنصور با این عظمت علمی و معنوی در میان آن‌ها نیست.) پس حضرت ایشان از روی ناراحتی برخاست که برود، به این معنا که دیگر حاضر به شنیدن سخنان من نیست و من نیز با او برخاستم. پس به اقتضای عادت (از بس که سفها دست او را بوسیده بودند!)، دست خود را پیش آورد تا ببوسم و رفع زحمت کنم، ولی من دست او را به زیر آوردم (تا او

را بر تکبر و انحرافش از خط اسلام تقریر نکنم) و به مصافحه (که سنتی اسلامی است) بسنده کردم و بیرون آمدم، در حالی که او از من خشمگین بود که چرا دستش را نبوسیدم! (در اینکه این عالم متکبر دقیقاً چه کسی بوده، اختلاف است. برخی می‌پندارند که او رهبر ایران بوده است، ولی این واقعیت ندارد؛ زیرا تا جایی که ما اطلاع داریم، سیدنا المنصور با رهبر ایران گفتگوی مستقیم نداشته، ولی به طور حتم او یکی از عالمان مشهور ایران بوده است. مقصود سیدنا المنصور هم معرفی این شخص خاص در این کتاب نبوده، بل صرفاً توصیف این حالت زشت در میان اهل علم بوده است؛ چنانکه می‌فرماید:) این حالتی است که در بسیاری از عالمان مسلمان مشهود است و حالاتی بدتر از این نیز در برخی از آنان هست که ذکر آن مناسب نیست. (شاید نظر سیدنا المنصور در این عبارت به استبداد و تکبر سیاسی در عالمان ایران بوده که از استبداد و تکبر فردی در آنان بدتر است، ولی بیان آن مناسب باب حاکمیت غیر خداوند است و شاید نظر شریفش به چیز دیگری بوده است.) روشن است که با وجود چنین روحیه‌ای در آنان، امیدی به شناخت آنان از حق نمی‌رود و پیروان آنان نیز به تبع آنان، در تاریکی (یعنی ظلمات جهل و گمراهی) فرو می‌روند (این اشاره به سخن خداوند درباره‌ی کسانی است که ولایت طاغوت را می‌پذیرند؛ می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ [بقره/ ۲۵۷]؛ «و کسانی که کافر شدند اولیائشان طاغوت است، آنان را از نور به ظلمات بیرون می‌کنند»). چنانکه وقتی (یکی از عالمان روشنفکر و مشهور قرن اخیر موسوم به) سید جمال الدین (د. ۱۳۱۴ق) (نمی‌فرماید «افغانی» یا «اسدآبادی» تا عده‌ای سفیه جنجال ملی و قومی برنینگیزند که او افغانی یا ایرانی نیست؛ چراکه ملیت و قومیت این مرد هیچ اهمیتی در نظر سیدنا المنصور ندارد، بلکه تنها عمل صالح او در نظر ایشان مهم است، بی‌آنکه همه‌ی اعمال او را صالح بدانند یا او را به طور کلی تأیید کنند. این را از آن جهت می‌گویم که برخی می‌پندارند سیدنا المنصور در اینجا سید جمال الدین را تأیید کرده و همه‌ی اعمال و آراء او را قابل قبول دانسته است، در حالی که واضح است این طور نیست و ایشان تنها به نامه‌نگاری او با عالمان مسلمان و برخورد متکبرانه‌ی آنان در قبال او اشاره فرموده است. لذا می‌فرماید: وقتی او) برای برخی عالمان مسلمان (در کشورهای اسلامی) نامه‌هایی نوشت و آنان را به هوشیاری در برابر کافران و ایستادگی در برابر استعمار دعوت کرد، بسیاری از آنان جوابی به او ندادند (و این عرفاً تکبر محسوب می‌شود؛ چنانکه نامه‌های بسیاری با این مضمون از او باقی مانده، ولی پاسخی برای بیشتر آن‌ها گزارش نشده است، در حالی که اگر پاسخی وجود داشت طبیعتاً گزارش می‌شد، همان طور که این نامه‌ها گزارش شده

است)؛ چراکه خود را به بایدها و نبایدها آگاه‌تر از او می‌پنداشتند و شأن خود را فراتر از این می‌دانستند که مردی گم‌نام و ناشناس (مانند سید جمال الدین)، برای آنان تعیین تکلیف کند!^۱ (این تکبری است که در عالمان امروز هم در مواجهه با دعوت سیدنا المنصور دیده می‌شود و به احتمال فراوان در مواجهه با دعوت مهدی نیز دیده خواهد شد). حتی (یکی از مفتیان و عالمان بزرگ اهل تشیع به نام) میرزا حسن شیرازی (د. ۱۳۱۲ق) که در آغاز، دعوت او را اجابت کرد و (تحت تأثیر روشنگری‌های او و امثال او درباره‌ی قرارداد واگذاری حق انحصاری تجارت توتون و تنباکو در ایران به انگلیس که در رجب ۱۳۰۷ قمری میان ناصر الدین شاه قاجار و دولت انگلیس منعقد شد) به تحریم تنباکو فتوا داد، به زودی (با توجه به خسارت‌ها و غرامت‌های سنگینی که به دولت ایران به خاطر فسخ یکجانبه‌ی این قرارداد تحمیل شد و به نظر رسید که به مقروض شدن و وابستگی بیشتر آن به دولت انگلیس انجامیده است و شاید برخی تبعات دیگر مانند ریخته شدن خون شماری از مسلمانان در ایران) از این کار پشیمان شد؛ چراکه پنداشت سید جمال الدین او را فریب داده است!^۲ (به هر حال، سیدنا المنصور در مقام دفاع از فتوای تحریم تنباکو یا رد آن نیست، بلکه تنها در مقام انتقاد از تکبر اهل علم در برابر مصلحان و روشنفکران مسلمان است). این در حالی است که اهل علم، به دلیل تأثیر بیشتر خود بر جامعه، نیاز بیشتری به شناخت حق دارند و در صورت عدم شناخت آن، زیان بیشتری می‌بینند و می‌رسانند و روشن است که ناآشنایی آنان با آن، محال نیست (این را می‌فرماید به خاطر آنکه برخی عوام می‌گویند: چطور ممکن است علما حق را نشناخته باشند یا فلان عالم حق را نشناخته باشد؟! انگار که محال است! لذا می‌فرماید محال نیست)؛ زیرا ممکن است که کسی در بُعدی از ابعاد دین (مانند فقه) متبحر باشد، ولی در بُعدی دیگر از آن (مانند عقیده)، آگاهی کمتری داشته باشد (یا بالعکس) و غریب نیست که خداوند چیزی را از عالمی مشهور (مانند این عالمان متکبر) پوشیده دارد و برای عالمی دیگر (مانند سیدنا المنصور) آشکار گرداند که مشهور نیست؛ چنانکه گروهی از کافران، نزول قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با وجود مردانی (مانند ولید بن مغیره، مخزومی و عقبه بن ربیع، از مکه و حبیب بن عمرو بن عمیر و عروة بن مسعود و ابن عبد یالیل از طائف) که در نظر آنان کلان‌تر از او بودند، عجیب شمردند؛ چنانکه خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ

۱. برای ملاحظه‌ی نامه‌های او به آنان، نگاه کن به: رشید رضا، تاریخ الشیخ محمد عبده، ج ۱، ص ۵۶ به بعد.

۲. برای آگاهی از این ماجرا، نگاه کن به: طباطبایی، نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق‌زمین، ص ۶۲ و ۶۳.

مِنَ الْفَرِيقَيْنِ عَظِيمٌ^۱: «و گفتند چرا این قرآن بر مرد کلانی از دو شهر نازل نشد؟! و در پاسخ آنان فرموده است: ﴿أَمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا^۲ وَرَحِمْتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾^۳: «آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟! ما معیشت شان در زندگی دنیا را میان شان تقسیم کردیم و پایه ی برخی شان را از برخی دیگر بالاتر بردیم تا برخی شان برخی دیگر را به خدمت بگیرند و رحمت پروردگارت بهتر از چیزی است که گرد می آورند». (یعنی خداوند بهتر می داند که رحمت خود مانند نبوت یا علم را به چه کسی بدهد و مردم باید به رضای او راضی باشند و نباید برای او تعیین تکلیف کنند؛ مانند این جاهلانی که می گویند چرا خداوند این علم را به منصور داده و به عالمان بزرگ و مشهور ایران یا عربستان نداده است؟! روشن است که خداوند بندگان خود را بهتر می شناسد و از استعدادها و صلاحیت های فکری و عملی آنان آگاه تر است و از این رو، می تواند مناسب ترین کس را برای تحمل رحمت های خاص خود انتخاب کند.) به علاوه، خداوند پروایی ندارد از اینکه خلقی گم نام را واسطه ی هدایت بندگان خود قرار دهد؛ چنانکه فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾^۳: «خداوند شرم نمی کند از اینکه پشه ای یا چیزی فراتر از آن را مثل قرار دهد؛ اما کسانی که ایمان دارند می دانند که آن حق از جانب پروردگارشان است و اما کسانی که کافرند می گویند خداوند از این مثل چه مرادی داشته است؟! بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن هدایت می کند و با آن جز فاسقان را گمراه نمی کند!» بل به تجربه ثابت است که بیشتر اولیاء خداوند انسان هایی گم نام بوده اند (یعنی مستضعف بوده اند و جزء بزرگان و مشاهیر قوم خود که سفها آنان را بزرگ کرده اند نبوده اند، به نحوی که توقع نمی رفته است مورد رحمت خاص خداوند قرار گیرند؛ مانند طالوت که وقتی خداوند او را برای حکومت برگزید قومش تعجب کردند و خود را از او به حکومت سزاوارتر دانستند) و با این وصف، روی گرفتن از دعوت کسی به سبب گم نام بودن او، بر خلاف عقل و احتیاط است (چون ممکن است این دعوت کننده ی مستضعف به راستی ولی خدا باشد). بل بنای خداوند بر آن است که بر

۱. زخرف/ ۳۱.

۲. زخرف/ ۳۲.

۳. بقره/ ۲۶.

مستضعفان زمین منت نهد و آنان را پیشوایان و وارثان آن قرار دهد؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۱؛ «و اراده داریم بر کسانی که در زمین ناتوان شمرده شدند منت نهیم و آنان را پیشوایانی قرار دهیم و آنان را وارثان قرار دهیم». با این وصف، شایسته است که اهل علم (خصوصاً این‌ها که خود را از سیدنا المنصور عالم‌تر می‌پندارند)، دست از غرور جاهلانه بردارند و خود را ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ﴾ نپندارند و سخن خداوند را به یاد آورند که فرموده است: ﴿تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ ۖ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾^۲؛ «پایه‌ی هر کس را که بخواهیم بالا می‌بریم و بالاتر از هر دارای علمی، عالمی است»! همچنانکه شایسته است پیروانشان نگویند: ممکن نیست که حق از آنان پوشیده بماند و برای کسی جز آنان آشکار شود؛ زیرا این گفتاری دروغ و بی‌پایه است که با عقل و شرع سازگاری ندارد، بلکه بر خلاف محسوس و مجرب است! (چون بارها واقع شده و به وضوح قابل مشاهده است که حق از عالمان بسیاری پوشیده مانده و بر پیامبران و صدیقان آشکار شده و امروز نیز قابل مشاهده است که حق از بیشتر عالمان پوشیده مانده و بر سیدنا المنصور آشکار شده است؛ زیرا ما به وضوح می‌بینیم که مطالب ایشان در این کتاب همگی صحیح و مطابق با معیار شناخت است، ولی از سایر عالمان شنیده نمی‌شود، بلکه خلاف آن‌ها از آنان شنیده می‌شود. به هر حال، تکبر در اهل علم از دیگران بیشتر است، ولی محدود به آنان نیست و خصوصاً در اهل قدرت و ثروت نیز مشهود است. لذا سیدنا المنصور تحت عنوان)

[تکبر اهل قدرت و ثروت]

(می‌فرماید:) این قاعده (در مورد اهل علم که به دلیل تأثیر بیشتر خود بر جامعه، نیاز بیشتری به شناخت حق دارند و در صورت عدم شناخت آن، زیان بیشتری می‌بینند و می‌رسانند و روشن است که ناآشنایی آنان با آن، محال نیست)، در مورد اهل قدرت (مانند حاکمان و مدیران سیاسی) و ثروت (مانند ملاکان و سرمایه‌داران و کارخانه‌داران و صاحبان معادن) نیز صدق می‌کند؛ چراکه شناخت حق، با قدرت و ثروت ملازمه‌ای ندارد (یعنی این طور نیست که هر کس قدرت و ثروت بیشتری دارد، لزوماً حق را بیشتر می‌شناسد)، بل مشهود است که بیشترین قدرت و ثروت، در اختیار کسانی است که بهره‌ی کمتری از شناخت حق

۱. قصص/ ۵۰.

۲. یوسف/ ۷۶.

دارند و با این وصف، خودداری آنان از شناخت حق به اعتبار قدرت و ثروت‌شان، عاقلانه نیست (یعنی نباید چون رئیس هستی یا پول داری خودت را از شناخت حق بی‌نیاز بدانی و به اهل حق بی‌اعتنایی و بی‌احترامی کنی). بل شایسته است که آنان، به اعتبار قدرت و ثروت‌شان، اهتمام بیشتری به شناخت حق داشته باشند، تا مبادا به سبب ناآشنایی با آن و برخورداری از قدرت و ثروت، آسیب بیشتری به خود و جامعه برسانند و ناخواسته و نادانسته، مایه‌ی خسارت مسلمانان بشوند. (این نکته‌ی بسیار مهمی است که سیدنا المنصور به آن توجه می‌دهد.) این به آن معناست که قدرتمندان و ثروتمندان مسلمان، باید (بر خلاف رویکرد فعلی‌شان)، بیشتر از دیگران به شناخت حق همت کنند و (وقتی آن را شناختند) نباید از بیم کاستی قدرت و ثروت‌شان، از قبول آن امتناع ورزند؛ چراکه قدرت و ثروت آنان (از نظر عقل)، برای این است که سعادت دنیا و آخرت‌شان را تأمین کند و اگر این کار را نکند، ارزش و فایده‌ای ندارد (بلکه به چیزی مضر تبدیل می‌شود. به همین دلیل اولیاء خدا قدرت و ثروت را هرگاه در جهت سعادت دنیا و آخرت قرار نگیرد پست و بی‌ارزش می‌دانستند) و روشن است که سعادت دنیا و آخرت، در گرو شناخت حق و قبول آن است. همچنانکه منشأ قدرت و ثروت در جهان، خداوند است (چون قدرتمند کامل و مالک همه‌ی دارایی‌های جهان اوست و اوست که به هر کس می‌خواهد قدرت و روزی می‌دهد) و (با این وصف)، هر کس که به خداوند بپیوندد، به منشأ قدرت و ثروت در جهان پیوسته است (و تبعاً امید می‌رود که به قدرت و ثروت بیشتر و ماندگارتری دست یابد)، در حالی که هر کس از او جدا شود، از منشأ قدرت و ثروت در جهان جدا شده است (و تبعاً توقع می‌رود که قدرت و ثروت اندک و بی‌ارزشش دیر یا زود زائل شود) و این عکس چیزی است که غالباً پنداشته می‌شود (چون غالباً پنداشته می‌شود که هر کس با خدا باشد محکوم به ضعف و فقر همیشگی در دنیا است و هر کس به خدا پشت کند به قدرت و ثروت ابدی در دنیا دست می‌یابد، در حالی که این با یک نگاه عمیق و درازمدت واقعیت ندارد؛ چراکه از یک سو مالک حقیقی و استحقاقی قدرت و ثروت در دنیا دوستان خدا هستند و دیگران قدرت و ثروت را از آنان غصب کرده‌اند و قدرت و ثروت دزدی، قدرت و ثروت حقیقی محسوب نمی‌شود و از سوی دیگر حرکت تاریخ به سوی آن است که قدرت و ثروت در اختیار دوستان خدا قرار گیرد و آنان وارثان جهان خواهند بود)؛ چنانکه خداوند فرموده است:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾^۱: «هر کس عزت می‌خواهد، عزت همه‌اش برای خداوند است» و فرموده است: ﴿أَيَّتُّنَّوْنَ عَنْهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾^۲: «آیا نزد آنان عزت می‌جویند؟! در حالی که همه‌ی عزت برای خداوند است» و فرموده است: ﴿وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۳: «گنجینه‌های آسمان و زمین برای خداوند است، ولی منافقان آگاهی ندارند» و فرموده است: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾^۴: «و هیچ چیزی نیست مگر آنکه گنجینه‌هایش در نزد ماست و آن را جز به اندازه‌ای معلوم فرو نمی‌فرستیم» و فرموده است: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۵: «آنچه نزد شماست از بین می‌رود و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند» و فرموده است: ﴿وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾^۶: «خداوند بی‌نیاز است و شما فقرا هستید!»

حاصل آنکه تنها کسانی موفق به شناخت حق و التزام به آن می‌شوند که (با از بین بردن حالت استغناء) خود را به آن نیازمند بدانند و دست از تکبر در برابر آن به سبب داشته‌های خود در دنیا بردارند؛ چراکه بر خلاف آنچه ممکن است به نظر بیاید، هر چه داشته‌های آنان در دنیا بیشتر باشد، نیاز آنان به شناخت حق و التزام به آن بیشتر است و طبعاً هر چه نیاز آنان به آن بیشتر باشد، لازم است که تواضع و طلب آنان برای آن بیشتر باشد. (چه درس زیبایی است این درسی که سیدنا المنصور به اهل علم و قدرت و ثروت می‌دهد که هر چه علم و قدرت و ثروتشان بیشتر است، به شناخت حق و قبول آن نیازمندترند و تبعاً باید در برابر آن متواضع‌تر باشند. کاش آن‌ها این درس را فرا بگیرند تا بسیاری از مفاسد که از تکبر آن‌ها بر می‌خیزد از بین برود این شاء الله.

و السلام علیکم و رحمت الله

۱. فاطر/ ۱۰.

۲. نساء/ ۱۳۹.

۳. منافقون/ ۷.

۴. حجر/ ۲۱.

۵. نحل/ ۹۶.

۶. محمد/ ۳۸.